۹. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۹/۰۸)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۰۸ آذر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- استبعاد صاحب مفتاح الکرامة نسبت به تقیه ای بودن اجماع شیعه بر جواز قرائات
- وجوه استبعاد تقیه ای بودن اجماع اصحاب بر جواز قرائات
  - وجوه استبعاد تقیه ای بودن اجماع اصحاب بر جواز قرائات
  - الف) کلام وحید بهبهانی در رواج قرائات در عصر معصومین و تقریر ایشان
  - ب) روایت زراره و فضیل
  - ج) روایت «نحن نقرأ علی قرائة ابی»
  - د) مثال نقض بسمله
  - ه)مثال نقض «سلام علی آل یاسین»

- پر رنگ شدن روایت حرف واحد در قرن یازدهم
- مدح اختلاف قرائات توسط شیخ طوسی؛ ناسازگار با اجماع تقیه ای
- تحلیل و بررسی تاریخی کاربرد تعبیر رواة در عصر صدور روایت زرارة
- دو گام در فقه الحدیث روایت زرارة
- توجیه اهلسنت پیرامون احراق مصاحف توسط عثمان
- اذعان طبری به از بین رفتن موارد قرائت به معنا و قرائت از روی مساهله
- در دسترس بودن کثیری از قرائات در معاجم قرائات قرآن
- یک سوره دانستن «ضحی » و «الم نشرح»
- پیروی علماء شیعه از کار ابن مجاهد و ترویج قرائات سبع متواتر
- کراهت اصحاب و علماء شیعه از تجرید قرائت مفردة
- عدم تعیین یکی از قرائات «ملک» و «مالک» در سوره حمد
- به کار رفتن تعبیر «قال الله » ار بر دو قرائت متفاوت در روایات شیعه
- تعبیر « کل القرائتین حق » در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

- واضح بودن تعدد قرائات در میان صحابه و تابعین و قرون اولیه اسلامی
- ملازمه بین تقیهای بودن اجماع اصحاب و حمل تواتر به تواتر تا اصحاب قرائات
- اجماع فقهاء شیعه بر تواتر قرائات الی رسول الله ص تا قبل از قرن یازده
- استفاده از عدم آگاهی قارء از قرائت قاری دیگر برای در تواتر الی الشارع
- حل اشکال با توجه به معنای اختیار القرائیه و منشأ تواتری اختیارات قارء
- نسبت دادن قرائات به اختیار اجتهادی قارء در جواهر
- وجود مختار های متعدد قارء در بدنه اجتماع
- اهمیت افراد القرائیة و التزام برآن نزد قرّاء

پیشگفتار (خلاصه)

استبعاد صاحب مفتاح الکرامة نسبت به تقیه ای بودن اجماع شیعه بر جواز قرائات

صفحه پنجم عبارت بودیم. فرمودند:

(قلت) یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد و علی هذا فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة[1]

«یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة»؛ روایت سالم را خواندیم. **«یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا»؛** با اینکه میدانیم قرآن نیست اما واجب است که بخوانیم. چرا؟ **«رخصة و تقیة»؛** بهخاطر تقیه و اجماع بر اقتصار بر اینها.

«و فیه بعد»؛ در این اجماع و وجوبی که برای تقیه و مماشات است، بعد است. عرض کردم وجوه بعد هم زیاد است. با این «بعد»ی که ایشان فرمودند در کلام صاحب مفتاح الکرامه نبود یک چیزی خیلی خود نمائی میکند. یعنی شما که دو روایت را آوردید –روایت فضیل (ان القرآن حرف واحد) و روایت زراره (انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة)- الآن میگوئید اگر این اجماع رخصت و تقیه ای باشد، در آن بعد است. پس اگر تقیه نبوده شما باید یک تحلیلی و معنایی برای آن روایت ارائه بدهید. اما در کلام ایشان نیست. خب فقیه بزرگی مثل مرحوم آسید جواد عاملی بعید است که چیزی در ذهنشان نبوده باشد. حال چطور شده که هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند که برداشت خود ایشان با این نکات ریزی که یک دفعه میگوئید و خیلی خوب هم میگوئید چیست. شما که اینها را میگوئید خب حدیث حرف واحد را به چه صورت معنا میکنید؟ در کلام ایشان چیزی ندارید. نبود یک توضیحی راجع به این دو روایت اصلی در کلام صاحب مفتاح الکرامه خیلی آشکار است. علی ای حال ایشان میفرمایند: «و فیه بعد».

---

[1] مفتاح‌الکرامة‌في‌شرح‌قواعد‌العلامة(ط - دار‌الاحیاء التراث) ج ۲ ص۳۹۳

وجوه استبعاد تقیه ای
بودن اجماع اصحاب بر جواز
قرائات

وجوه استبعاد تقیه ای بودن اجماع اصحاب بر جواز قرائات

عرض کردم در فدکیه صفحاى هست، شما هم چیزى به ذهنتان آمده در آن جا ارسال کنید. وجوه نفى و اثبات، شاهدهایى علیه یا له این تقیه ارسال فرمایید. عنوان صفحه این است: روایات و شواهد اینکه اجماع شیعه مماشات و تقیه و رخصت نیست. ان شالله شماره بگذاریم و جلو برویم. اولین شمارهاى که جلسه قبل گذاشتم از خود کلام وحید بهبهانى است. عرض کردم اول شاهد بر اینکه اجماع شیعه بر این است که همه قرائات را مىخوانند و کراهت دارند...؛ عرض کردم که شما یک مورد پیدا نمىکنید. البته یک استثناء گفتهاند که قضیه «بسملة» است که ان شالله از آن بحث مىکنیم. اتفاقا همین بسملة از شواهد عدم مماشات است.

الف) کلام وحید بهبهانی در رواج قرائات در عصر معصومین و تقریر ایشان

لذا وحید فرمودند ائمه معصومین شاگردان بزرگ خودشان را نه تنها از الاهم فالاهم بلکه از «لایضر و لاینفع» نهی میکردند، لذا ممکن نبود معصومین شاگردان بزرگ خودشان را تشویق کنند و ترغیب کنند. این بیان بسیاری مهمی از وحید بود، در اینکه علم القرائه رایج بوده و در آن زمان این مطالب بوده. در کنارش هم یک اجماع شکل گرفته بود. اجماعی که قابل تردید نیست. پس خود عظمت علم القرائه در زمان معصوم علیهمالسلام و در کنارش هم اجماع عملی بر جواز قرائات متداوله شاهد قویای است که تقیه نبوده. ممانعات نبوده. چون اگر تقیه و ممانعات بود بعدش معلوم میشد. چند بار عرض کردم. مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب میگویند قرآن محل ابتلاء بوده، ایشان شش-هفت مورد از مواردیکه محل ابتلا است و درعینحال در آن اختلاف شده است را میآورند. ایشان اینها را برای حرف خودشان میآورند ولی دقیقاً علیه حرف خودشان است. قبلاً عرض کردم. هر مثالی که ایشان از موارد اختلافی که مورد ابتلاء بوده، میزنند، نظر شیعه معلوم است. یعنی شیعه همراه هر دو نیستند. اگر یک زمانی هم تقیه میکردند، تمام شده؛ زمان تقیه تمام شده؛ شیخ الطائفه و علماء میگفتند تکبیر نماز میت پنج تا است. در اذان «الصلاة خیر من النوم» نیست. در وضو غسل رجل نیست. مرحوم نوری مثال میزنند. الآن یادم نیست. حالا بعداً ان شاللّه هر کدام را با آدرس جمع میکنیم.

شما میگویید همه این موارد محل ابتلاء بوده و اختلاف هم شده بود، بسیاری خب محل ابتلاء بوده، اختلاف هم شده اما اگر یک زمانی نظر شیعه بر تقیه بوده الآن دیگر برطرف شده است. الآن شعار شیعه این است که ممکن نیست شیعه پایش را بشورد. هر کسی پایش را شست فوری میفهمید که سنی است. اما در قرائت برعکس حرف شما است. از قدیم اختلاف بوده. این اختلاف از آن زمان تا الآن باقی است. همانطور که عرض کردم اگر عروه را بیاوری در مورد قراء سبعه میگویند یجوز القرائه. اگر تقیه بود خب باید در یک زمانی معلوم شود. پس اولین شاهد فرمایش وحید بهبهانی است که به تعبیر ایشان علم القرائه علم اهل البیت است. خیلی تعبیر مهمی بود.

شواهدش هم در مناقب ابن شهر آشوب بود. ایشان گفت تمام قراء سبعه به امیرالمؤمنین علیهالسلام بر میگردند. ایشان در مناقب گفت وقتی در قرائت اختلاف کردند و به محضر حضرت آمدند امیرالمؤمنین کنار پیامبر بودند، «فاسر الی علی[1]». خیلی جالب بود. در مقدمه طبری هم بود.این روایات در آن جا برای خودش یک دم و دستگاهی داشت. ولو اصلاً شیعه آن را نقل نکرده بودند و تنها در کتب اهلسنت بود. صاحب سرّ پیامبر صلیاللهعلیهوآله آن هم در مسأله قرائات را امیرالمؤمنین قرار دادند که ابن شهر آشوب میگویند ببینید این دلالت میکند بر علم امیرالمؤمنین علیهالسلام بر وجوه قرائات. لذا همه قرائات به حضرت بر میگردد. این شاهد مهمی

است.

---

[1]تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (1/ 23)؛ قال: قال عبد الله بن مسعود: تماريا في سورة من القرآن، فقلنا: خمس وثلاثون أو ست وثلاثون آية. قال: فانطلقنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فوجدنا عليا يناجيه، قال: فقلنا: إنا اختلفنا في القراءة. قال: فاحمر وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: إنما هلك من كان قبلكم باختلافهم بينهم. قال: ثم أسر إلى علي شيئا، فقال لنا علي: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمركم أن تقرأوا كما علمتم.

ب) روایت زراره و فضیل

شاهد دوم؛ نفس این روایات زراره و فضیل است. آدم باید از واضحات شروع کند و استدلال کند. شاهد بر اینکه اجماع شیعه برای مماشات و تقیه نبود، نفس همین روایت «کذبوا اعداء الله، نزل علی حرف واحد» و روایت «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» است. نفس این دال بر این است که اجماع شیعه دال بر مماشات نبوده. به‌خاطر اینکه اگر اشاره امام بود، کافی بود تا شیعه حساس شود. چه برسد به اینکه شیخ الطائفه فرمودند بین شیعه معروف بود که «ان القرآن حرف واحد». از معروف‌های زند امامیه «حرف واحد» و «ان الاختلاف یجیء من قبل الرواة» بود.

خب شیعه‌ای که از معصوم حرف واحد و «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» را گرفته‌اند، در کنارش با آرامش خاطر –صغیر و کبیر- اجماع دارند که همه اینها جایز است و تجری قرائت را کراهت داشتند. می‌گویند چرا یکی را تعیین می‌کنید؟! ببینید نفس همین نشان می‌دهد که یک چیزی در کار هست. نمی‌شود که معصومین با محکمی بگویند «کذبوا»، «حرف واحد» و بعد هم شیعه تکان نخورد. خب شیعه روی فرمایشات معصومین حساس بوده است.

من اینها را جمع کرده‌ام و گفتم که مد نظر شما هم باشد؛ یک اشاره امام به اینکه سوره «والضحی» و «الم نشرح» یکی است، در کتاب فقهی می‌آید و شیعه می‌گوید نمی‌توانید در نماز یکی از آنها را بخوانید. ببینید با یک اشاره و با یک روایتی که اگر آن را در فضای علمی ببینید درجه بالایی ندارد، اما بین شیعه فوری بازتاب دارد. خب چطور شیعه در اینجا خلاف تقیه می‌کنند و در اصل واجب تری امر نمازشان که «ملک» و «مالک» است، می‌گویند نمی‌دانیم. سؤال هم نکردند. باره عرض کردیم. یک شیعه نیامد که حداقل در یک محفل خصوصی بگوید «ملک» بخوانیم یا «مالک»، تا برای شیعیان آینده بازتاب داشته باشد. اتفاقا برعکس است، در روایاتشان بود که ائمه هر دو را می‌خواندند.

خب اگر یکی از آنها تقیه بود که شیعه حساس می‌شد که کدام یک از آنها است. ولی جو آن زمان این بود که اجماع عملی بر این بود که اینها متواتر است. «اقرئوا کما یقرأ الناس» از روز اول در بستر اقراء حضرت بوده است. این هم شاهد دوم است. نفس روایات حرف واحد شیعه را حساس می‌کند، آن وقت بیاحتی در کنارش اجماع کنند؟!

شاگرد: تقیه ای که به‌معنای القاء خلاف است؛ یعنی خود امام می‌فرمایی که بین شمای شیعه القاء خلاف کردم که علی امر واحد نباشید. شاید از آن باب است.

استاد: فرمایشتان را با مانحن فیه تطبیق بدهید. آن جا ائمه القاء خلاف می‌کنند تا بین خود شیعه اختلاف باشد لئلا یعرف. در اینجا که شیعه بین خودشان اختلاف نکرده‌اند. در اینجا اختلافی مستقر بین خود مسلمین است، شیعه هم اجماع می‌کنند که ما همراه شما هستیم. چقدر تفاوت دارد! در اینجا نمی‌شود بگوییم که ائمه بین شیعه القاء اختلاف قرائت کرده‌اند. اصلاً با آن سازگار نیست.

ج) روایت «نحن نقرأ علی قرائه ابی»

شاهد منفی دیگری هم هست؛ عرض کردم شاهد اول فرمایش وحید بود که علم القرائه از علوم اهل البیت است. شاهد دوم، نفس روایات حرف واحد بود که باید شیعه را حساس کند. شاهد سوم، آنی است که مرحوم حکیم فرمودند. در روایت کافی آمد که امام علیه‌السلام تعیین کردند «نحن نقرأ علی قرائة ابی». در کافی هم که مهمترین کتاب روائی شیعه است، این روایت آمده است. چرا سر سوزنی این حدیث بازتاب ندادشت؟! یعنی یک عالم شیعی بگوید که ابی یقرأ هکذا. ای قرائت ابن مسعود را نفی کنند. اصلاً و ابدا بازتاب نداشت. لذا آقای حکیم فرمودند «لما کان بهذا الخفاء». فرمودند این صحیح معلی است که امام علیه‌السلام می‌فرمایند ابن مسعود ضال است. اگر قرار بود تعیینی قرائت از ناحیه معصومین اشاره به این باشد که منحصراً این درست است، بین شیعه بازتاب داشت و مخفی نمی‌ماند؛ الآن فیض می‌گویند که ما قرائت ابی را نمی‌دانیم کدام است. چرا نمی‌دانیم؟! قرائت ابی روشن است. قرائت اهل مدینه، قرائت نافع است. وقتی در فضای فن قرائت وارد می‌شوی این چیز مبهمی نیست.

شاگرد: نزول بر یک قرائت بوده ای بر قرائات مختلف بوده است؟

استاد: بحث سر این است که خود جبرئیل این قرائات را آورده و به حضرت همه آنها را اقراء کرده است.

شاگرد: به هفت قرائت انزل شده؟

استاد: بیشتر؛ هفت حرف است و بیشتر. اساس حرف این است. شهید ثانی وقتی قرائات را گفتند، فرمودند: «کل نزل بها روح الامین علی قلب سید المرسلین». صاحب روضات الجنات چه گفتند؟ گفتند «بل مما نزل به جبرئیل». آن وقت شما ببینید که امام بگویند حرف واحد و قرائت ابی، بعد شیخ الطائفه در تبیان بگویند وجوه قرائات کله حق و کله صواب. خب اگر راوی یک اشتباهی کرده، علی الفرض بدترین کار را کرده، دست در کتاب خدا برده و کلام خدا را تغییر داده، آن وقت باید بگوییم صواب و حق؟! چنین چیزی اصلاً معقول نیست. از برداشتی که شیخ الطائفه از اجماع داشتند، از روایات داشتند، و از همین بیان وحید که علم القرائه از علوم اهل البیت است، معلوم می‌شود که این حرف درست نیست. ثلث تبیان –تبیان آخرین کتاب شیخ است- حدود ثلث آن و شاید هم بیشتر بحث قرائت است؛ بررسی می‌کنند و توضیح می‌دهند، گاهی دو یا سه قرائت را می‌پذیرند و برخی از آنها می‌گویند که این مشهور نیست و آن را رد می‌کنند. اگر اینها نبود که شیخ این همه بحث نمی کرد. آن هم در پایان عمرشان و آخرین تصنیفشان. اینها یک چیزهای روشنی است دال بر اینکه این اجماع، تقیه ای نبوده. اگر تقیه بود که شیخ الطائفه نمی گفتند «کله صواب، کله حق».

د) مثال نقض بسمله

شاگرد: برخی از تقیه ها باید تا ظهور حضرت رعایت شود.

استاد: اگر تقیه ای باید تا زمان ظهور مراعات شود، آیا کله صواب می‌شود؟! همه آنها حق می‌شود؟! ببینید امام علیه‌السلام در همین روایتی که ایشان هم اشاره کردند و در کافی بود، فرمودند زمان ظهور ما «یقرأ القرآن علی حده». روایت را خواندیم. در آن زمان قرائت علی حده می‌شود. مرحوم شیخ مفید در ارشاد این را داشتند. فرمودند وقتی زمان ظهور ما می‌شود کسانی که حافظ قرآن هستند در خواندن مشکل پیدا می‌کنند. اینها هست. اما این می‌گوید در نتیجه یکی از آنها درست است؟! خب اگر یکی از آنها درست است که «کله حق» نمی‌شود. به این معنا می‌شود که یکی از اینها حق است و بقیه برای رواج است؛ برای سائرین است ولی به‌خاطر تقیه ممارشات می‌کنند. اما چرا برای «بسم الله» تقیه نکردید؟! شعار شیعه این است که اگر «بسم الله» را نخوانید نمازشما باطل است. به بحث آن می‌رسیم. چطور شد که در اینجا تا زمان ظهور تقیه نکردند؟! آلآن سنی‌ها «بسم الله» نمی‌گویند. شیعه هم بگوید ما تا زمان ظهور همراه شما هستیم. می‌گوییم هر چه که در بین مسلمین هست، همان را می‌خوانیم. خب چرا این شعار شیعه است؟! جهر به بسم الله که ندب است، خب چرا شعار شیعه است؟! قنوت در نماز چرا شعار شیعه است. الآن هر کسی در هر کجای نماز قنوت بخواند، می‌فهمند که شیعه است. چون قنوت می‌خوانند. خب قنوت گرفتن و شعار شدن آن، بیشتر خلاف تقیه با آنها است، جهر به بسم الله بیشتر خلاف تقیه است؟ یا اینکه در «مالک» و «ملک» کلام خدا تغییر کند؟! کدام یک از آنها؟ شما فکر کنید.

الآن روی این مبنا که طبق حرف واحد یکی را فرض می‌گیرند، در کتابهای فقهی متأخر بگویند نمی‌دانیم؛ لذا برائت ذمه نمی‌آید و باید دو نماز بخوانیم. معلوم می‌شود که فضا عوض شده است. چرا این اشتغال ذمه را در زمان شیخ الطائفه نمی گفتند؟! چرا قطب راوندی می‌گویند عندنا همه اینها درست است؟! این خیلی اهمیت دارد. مقدس اردبیلی با آن تشکیلاتشان چرا اینطور بیان کردند؟!

من ان شالله اینها را می نویسم، شما هم در همان صفحه کمک کنید، هر چه به ذهنتان در نفی و در اثبات آن به ذهنتان آمد، بنویسید. اینکه آیا این اجماع صورت رخصت و تقیه دارد یا ندارد. مثل مثل صاحب جواهر وقتی به تعدد قرائات می‌رسند جولی اجماع اصحاب می‌ایستند. آن هم با آن عبارات! به صاحب مفتاح الکرامه تند می‌شوند. خودشان وقتی به نکاح جواهر می‌رسند، هیچ! تناقض آشکار در یک کتاب می‌شود. می‌گویند حضرت وقتی به سهل صاعدی گفتند که تعلیم قرآن بکن، تعیین قرائات متعدد را نکردند، «مع ان هذه القرائات کانت موجودة فی ذلک الزمان». البته این از مبسوط بود، در سائر کتب هم بود. در تابستان شاید در سه-چهار جلسه مفصل در مورد تعیین مهر و جواز قرائت بحث کردیم. یعنی وقتی به‌خاطر این اجماع مقابل مباحث می‌ایستند در یک کتاب فقهی تناقض پیش می‌آید، در آن جا بگویند که همه اینها در زمان حضرت بوده ولی در اینجا بگویند نه. صاحب جواهر فرمودند کسی که نگاه کند قطع پیدا می‌کند که اینها از جیب قراء در آمده است! خب یک فقیه بزرگ در جواهر این حرف را بزند؟! می‌گویند به قطع می‌رسد. خب تتبع مفتاح الکرامه از شما بیشتر است ای خود شما؟! در حوزه‌ها معروف است که صاحب جواهر در عرش فقاهت و تحقیق هستند، در این حرفی نیست. اما در تتبع در اقوال، به هرکسی بگویید که سید جواد جلوتر است ای صاحب جواهر، چه جوابی می‌دهند؟! خود صاحب جواهر مرتب به مفتاح

مراجعه می‌کند. دم دست ایشان بود. خب به ایشان بگوید «تهجس بلدیه»؟! «تهجس» به چه معنا است؟ یعنی حرف بیدلیل زدن؛ همینطور یک چیز گفتن. بعد می‌گوید هر کسی این اختلافات را ببیند قاطع می‌شود که این اختلافات از جیب رواتِ درآمده است. عجب! از جیب رواتِ درآمده! بیاید و شیعه هم همینطور ساکت بنشینند و چیزی نگویند؟! بعد هم در نماز بگویید که نمی‌دانم «مالک» بخوانند یا «ملک»؟! این خیلی دور می‌برد. «بُعد»ی که صاحب مفتاح فرمودند از این قبیل است. خیلی از موارد هست. شما باید شماره بزنید تا ببینید مواردیکه واقعاً بعید می‌کند که این اجماع در بین شیعه، تقیه‌ای باشد.

ه)مثال نقض «سلام علی آل یاسین»

روایتش هم خوب است. مثلاً روایتی است که امام رضا علیه‌السلام -قبلاً از آن بحث کردیم- در مجلس مامون جلوی سنی ها به آیه «سلام علی آل یاسین» استشهاد کردند و هیچ کسی هم حرفی نزد. شما بگویید با توجه به روایت «نحن نقرأ علی قرائة ابی» و چون قرائت ابی «سلام علی آل یاسین» است، کافی نیست که شیعه بگوید ما «الیاسین» نمی خوانیم؟! چون قرائت ابی «آل یاسین» است. اهل مدینه «آل یاسین» میخوانند. در اینجا هم امام رضا علیه‌السلام آل یاسین خواندهاند. خب ما شیعیان هم «آل یاسین» میخوانیم. میگویند نه، «اجمع علمائنا ... و کره‌وا تجری القرائة»؛ نگویید «آل یاسین» درست است و «الیاسین» درست نیست. این خیلی مهم است. «کره‌وا تجری القرائة»؛ یعنی هر دوی آنها درست است. «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین». پس چرا شما در قرآن «سلام علی الیاسین» میخوانید؟!

جلوتر عرض کردم؛ عالمی است که یک عمر در قرآن «سلام علی الیاسین» خوانده است، چون قرائت حفص را می خوانده، بعد هم به حرم میآید و در مفاتیح میخواند «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین». بین اینها چطور جمع میکند؟! روی این مبانء کاملاً واضح است و اینها اصلاً مشکلی ندارد. اما روی مبانی دیگر مدام باید توجیه شود.

پر رنگ شدن روایت حرف واحد در قرن یازدهم

شاگرد: این مشخص است که برداشت آنها از اختلاف، اختلاف در قرائات است؟ با اینکه اختلاف قرائات با روایات «اقرئوا کما علمتم» سازگار نیست.

استاد: فهمشان در کجا؟

شاگرد: در روایات «کذبوا اعداء الله».

استاد: بله، در روایت زراره و فضیل.

شاگرد: از کجا این اختلاف را به اختلاف در قرائات زدهاند؟ چون ما روایاتی مانند «اقرئوا کما علمتم» را هم داریم که حضرت قرائات را میگویند که هر کسی همانطور که یاد گرفته بخواند.

استاد: اولین جایی که دیدم این را به قرائات زدهاند، مجلسی اول، فیض و سید نعمت الله جزائری هستند که بعد مدام قوی شده است. خود وحید هم دیدی به تبع آنها فرمودند «عندان حرف واحد» که در مقابل حرف شهید این را گفتند. شهید گفته بودند «کل ممام نزل»، وحید گفتند «عندان حرف واحد» چطور شما میگویید «کل ممام نزل»؟! وحید دنبالهٔ این مسیر هستند. وفات وحید در 205 است. مجلسی اول شاید ۱۰۷۰ باشند. از هزار و هفتاد تا دویست و پنج، کارهایی شده است. روایات حرف واحد در این فاصله خیلی بزرگ شده بود. و حال آنکه زمینه صدور آن هم محو شده بود. من قبل از ایشان در کلام کسی برخورد نکردهام. حالا میگردیم؛ هر چه پیدا کنیم در فضای تحقیق خیلی مهم است که تاریخ یک حرف چیست. لذا ایشان اول شخصی است که از ایشان شروع شده و همینطور جلو آمده است. و الا قبل از آن اصلاً نبوده است.

مدح اختلاف قرائات توسط شیخ طوسی؛ ناسازگار با اجماع تقیه ای

شاگرد: حتی اگر زمینه صدور را نگاه نکنیم، باید بین این روایات تعارض ببینند. وقتی حضرت فرمودند «اقرئوا کما علمتم»، با اینکه بگوییم اختلاف از جانب رواة آمده متعارض میشود. با اینکه رواة هم بعد از پیامبر هستند. اینکه بخواهیم بگوییم مصحف بر دیوار مسجد آویزان بوده و هر کسی همانطور که میدید از مصحف میخواند، بعد از پیامبر است. فهم اختلاف بعنوان قرائت باید با روایاتی مانند «اقرئوا کما علمتم» معارض داشته باشد. بین اینها تعارض میدیدند؟

استاد: جلوتری ها نمی دیدند. عرض من این است. چرا؟ چون با اینکه شیخ در تبیان فرمودند معروف حرف واحد است، دنبالهاش قول ابن قتیبه را آوردند که سبعة احرف را هفت جور ترسیم کرد و انواع اختلاف قرائات را معنا کرد. بعد فرمودند «هذا اصلح الوجوه». خب چرا این اصلح است؟ فرمودند: «لما روی عنهم علیهمالسلام بجواز القرائة بهذه القرائات». این تحلیل شیخ خیلی مهم بود. قرینه متصله ای بود که با اینکه چند سال مباحثه کردیم اما از آن غافل بودیم. شیخ بعد از اینکه حرف واحد را میگویند اما تناقض نمی دیدند. دقیقاً میگویند حرف واحد، بعد میگویند سبعة احرف به چه معنا است، میگویند بهترین حرف، حرف ابن قتیبه است. حرف ابن قتیبه را به تفصیل میآورند و میگویند که این اصلح الوجوه است. تعلیل آن خیلی مهم است. اساس، تعلیلشان بود. تعلیلشان این بود که چون ائمه فرمودند جایز است که همه اینها را بخوانیم. خب آیا این بهمعنای تقیه است؟! بهمعنای مماشات است؟! آیا یعنی یکی از آنها درست است؟!

لذا همین شخصی که این را فرمودند وقتی ذیل آیه «لوجدوا فیه اختلافا کثیرا» رسیدند، فرمودند اختلاف وجوه القرائات که اختلاف نیست؛ «ما تلائم فی الحسن کله صواب و کله حق». اگر عبارت شیخ را ببینید، میبینید زمین تا آسمان تفاوت دارد که بگوییم یک تقیه ای هست اما تا زمان ظهور حضرت ادامه دارد. چون نباید میگفتند «کله صواب»، بلکه باید میگفتند که حق مخفی است. حق در بین این وجوه مخفی است. ولی اینها نفهمیدند.

تحلیل و بررسی تاریخی کاربرد تعبیر رواة در عصر صدور روایت زرارة

شاگرد: بفرمایید که این روات به چه معنا است.

استاد: یک صفحه در فدکیه برای همین هست. جالب این است که می‌گویند «اقرئوا کما علمتم»، درحالی‌که قرائت مدنیین روات نداشت، قرائة اهل المدینه بود؛ در بستر جامعه مسلمین متواتر بود. قرائة اهل الحرم -مکه- روات نداشت و مسلمانان می‌خواندند. لذا اگر ایراد باشد این کثیر ات «من وراء جدر» خواند، ابن‌زبیر گفت «ارجع الی قرائة قومک»؛ ما اهل مکه به این صورت می‌خوانیم. راوی ندارند که، بلکه اهل مکه به این صورت می‌خواندند. لذا فوری جلوی او را گرفتند. پس «الاختلاف یجیء من قبل الرواة» درجایی است که ما راوی داشته باشیم. این روایت زراره از امام صادق نیست، از چه کسی است؟ از امام باقر علیه‌السلام است. همین روایت را در کافی نگاه کنید؛ حدیث دوازدهم است.

شهادت حضرت در چه سالی بوده؟ صد و چهارده. خوب نگاه کنید: شهادت امام باقر علیه‌السلام حتی قبل از قدیمی‌ترین قرائ سبعه بوده. یعنی وفات ابن کثیر، ابن عامر همان حدود است. در سال ۱۱۸ است، ۱۲۰ است. عاصم ۱۲۷ است. یعنی زمانی امام علیه‌السلام می‌گویند «من قبل الرواة»، که هنوز این سبعه ای که ما می‌گوییم راویش حفص و ... است، اصلاً به‌عنوان راتی که اسم داشته باشند، مطرح نبودند. بلکه آنها بازتاب دهنده بستر بودند. خب معلوم می‌شود که آن جا روایات و قرائاتی بود که حضرت تعبیر می‌کنند به اینکه قرآن روات دارد. آیا برای قرائت یک شهر -قرائة اهل المدینه، قرائة اهل الکوفه- تعبیر به روات می‌کنند؟! نه. پس معلوم می‌شود که خود کلمه روات، دال بر این است که یک کسی سبب شده که این پیدا شود. نه اینکه از زمان حضرت ادامه داشته باشد، به‌نحوی‌که کار عثمان کاشف قطعی از آن باشد.

کار عثمان متواتر هست یا نه؟ هست. همه هم می‌گویند و هیچ کسی هم اختلاف نمی‌کند که عثمان آمد مصاحف را یکی کرد. خب چرا آنها را یکی کرد؟ اگر قبل از آن اختلاف نبود اصلاً نیازی به کار او نبود. پس چیزی بود که او مجبور شد این کار را بکند. البته بعد از او هم اختلاف قرائت ماند. ولی معلوم می‌شود که این اختلافات بود. آن اختلاف قرائات از روایت بود؟ اگر روایت بود که می‌آمدند روایت درست را می‌گفتند. نه اینکه وقتی عثمان را محاصره کردند بگوید «اقرئوا علی ای حرف شئتم».

شاگرد: احتمال این هست که بگوییم گاهی مجلس تعلیم داشتند و گاهی هم نقل می شده فلانی این آیه را به این صورت خواند؟

استاد: همین‌جا در پاورقی هفتم هست. این حاشیه برای خود مرحوم صاحب مفتاح الکرامه است. می‌فرمایند: «و قد یوید ذلک بما قیل...»؛ یعنی ما جاهایی داریم که مقابل قرائات سبع که

می‌گوید متواتر است، می‌گوید «فی قرائة علی علیه‌السلام»، «فی قرائة رسول الله». ایشان می‌گوید خنده‌دار است؛ قراء سبعه یک جور خوانده‌اند، بعد روایت می‌گوید «فی قرائة رسول الله». خب پیامبر خدا که منبع اصلی قرائت هستند، اما قرائت او را کنار می‌گذارند!

به نظرم حفص دوری است؛ کتابی دارد. در حافظه ام هست که کتابش هست؛ یک دور مرور کردم. اسم آن قرائات النبی است. اصلاً اسم کتاب او این است. وقتی آن را می‌خوانید می‌بینید با قرائات سبعه مختلف است. خودش از رواة مهم است، کتابی نوشته به نام قرائات النبی». خب پیامبر خدا که معدن اصل وحی است. شما باید همه آن‌ها را کنار بگذارید و قرائت ایشان را بگیرید! وقتی دوری این را می نوشته هیچ مشکلی نداشته. می فهمیده که دارد چه کار می‌کند. خودش یکی از مهمترین رواة قراء سبعه است و درعین‌حال هم می فهمیده که چه می‌نویسد. الآن مصحف دوری در سایت اصلی قرآن که برای سعودی ها است، آمده است. به نظرم عثمان طه هفت مصحف را نوشته، اولین آن‌ها حفص بوده، دومین خطی که نوشت ورش بود، ظاهراً سومین آن‌ها دوری بود. بعد قالون بود، بعد هم السوسی. این‌ها رواة مهم هستند. همه این‌ها را عثمان طه نوشته است. به نظرم قرائت ابوبکر شعبه را هم دارد.

شاگرد: خود حضرت توضیح داده‌اند که این اختلاف قرائات «جاء من قبل الرواة».

استاد: بله، ایشان قطع نظر از آن می‌گویند. این روایت در مقدمه کتاب القرائات سیاری بود. ایشان قطع نظر از آن می‌خواهند بگویند همین‌طور هم هست. من قبل از اینکه در مقدمه سیاری ببینم، ذهن من مدتها روی کلمه «رواة» مشغول می‌شد.

شاگرد: مخصوصاً اینکه در کنار «کما علمتم» می‌گذاریم.

استاد: بله، حضرت فرمودند این اختلاف از ناحیه رواة می‌آید. این دلالت واضح واضح دارد. من در فدکیه عنوانی را باز کرده‌ام، به نام «مرتاب دلالت روایات بر اینکه تعدد قرائات به چه نحوی است». اولین روایتی که قویترین دلالت بر در تعدد قرائت دارد را همین روایت «انما اختلاف» قرارداده ام. روایت بعدی «کذبوا اعداء الله انما هو حرف واحد» است. یعنی هنوز می‌شود که روایت حرف واحد را توجیه کنند. کما اینکه صاحب وسائل در کتاب تواتر القرائات حرف واحد را آوردند و جمع کردند. اما همان صاحب وسائل در همان جا اسمی از روایت زراره نبرده اند. یعنی اگر آن جا می‌گفتند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»، با مختار خود صاحب وسائل جور نبود. اسمی از آن نبردند. ولی ما در مباحثه باید اسم همه این‌ها را بیاوریم و ببینیم در جمع باید چه کار کنیم.

دو گام در فقه الحدیث روایت زرارة

شاگرد: شما به‌غیر از فرمایش امام علیه‌السلام «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»، فرمایش دیگری دارید؟

استاد: ببینید من چند چیز گذاشته‌ام. یکی کلمه «الاختلاف» است. اگر یادتان باشد عرض کردم. حضرت فرمودند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة». شما فرمودید که چرا تکرار می‌کنید، اما گاهی تکرار واقع است. وقتی حضرت فرمودند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة، ان القرآن واحد»، لحن امام علیه‌السلام مذمت این اختلاف است یا مدح آن است؟ بلاریب مذمت آن است. یعنی احدی تردید نمی‌کند که امام علیه‌السلام می‌گویند که این اختلاف بد است. این را کنار عبارت شیخ الطائفه، مجمع البیان، روض الجنان و منهج الصادقین بگذارید. آنها گفتند اختلاف سه جور است که دو جور آن بد است و یک جور آن خوب است؛ ما تلائم فی الحسن. اینکه می‌گفتم تقیه نیست، به همین دلیل بود. شیخ می‌گفتند چرا اختلاف قرائات خوب و صواب است؟ چون تلائم فی الحسن. همه با هم همگرا هستند. خب اگر یک راوی اشتباه می‌کند، «کله صواب» می‌شود و همگرا می‌شود؟! پس وقتی شیخ الطائفه می‌گویند اختلاف سه جور است و دو جور آن بد است، یک جورش خوب است. این یعنی چه؟ یعنی همان روایت زراره؟! روایت زراره که می‌گویی بد است. روایت زراره به‌وضوح می‌گویی که این اختلاف بد است اما شیخ الطائفه می‌گویند که این اختلاف خوب است. این کافی است تا به‌فهمیم اختلافی که در روایت آمده، اختلافی مذموم است و اختلافی که مورد بحث علماء بوده اختلافی است که مورد روایت نیست. این اولین قدم است؛ کلمه اختلاف.

دوم؛ «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»؛ در زمان معصومین برای قرائت در بلاد، اسم راوی خاصی نداشت و الا اسم آن می‌آمد. شما ببینید در زمان معصومین راوی خاصی که بگویند فلانی راوی است، نداشتیم. بله، راوی هایی که حضرت می‌گویند همانطوری که شما می‌گویید داشتیم. مثلا یادتان هست که گفتیم حفص اختیار «ضُعف» کرد؟ حفص می‌گویی عاصم «ضَعف» خوانده و هیچکدام از آنها هم با او مخالفت نکرده‌اند الا در اینجا. یعنی عاصم «ضَعف» خوانده و من هم از او «ضَعف» را روایت کرده‌ام، اما مختار خود من در قرائت –به‌معنای اختیار القرائه که اصطلاح اهل قرائت است و ۱۸۰ درجه با فتوا فرق می‌کند- «ضُعف» است. بعد چه گفت؟ گفت «لما روی عن ابن عمر» که محضر حضرت «من ضَعف» خواند و حضرت در هر سه تای آنها گفت «من ضُعف» بخوان. این روایت می‌شود. یعنی دارد اسم می‌برد و می‌گویی فلانی گفت، فلانی گفت از ابن عمر. این روایت می‌شود. از اینها در آن زمان فراوان بوده است.

شاگرد: اگر همین روایت چیزی باشد که در بلاد دیگر جریان داشته باشد، همان متواتر می‌شود.

استاد: بله، یک فرد از متواتر می‌شود. اما خیلی از این روایات هم بوده که اصلاً نبوده. یعنی یک نفر آن را می‌گوید. من عرض کردم وقتی در بحث قرائات وارد می‌شوید می‌بینید که چه دم و دستگاهی بوده. بستر صدور این روایات بستر بسیار وسیعی بوده که یک صدم آن زدن ما است. چون فیلتر شده است. با همین سفارش ها و ...، متراداف‌ات را بیرون ریختند، خود قراء عشره نگذاشتند که آنها ادامه پیدا بکند. مگر در برخی از مواردش که آنها زدن اهلسنت از اعتبار روائی

خاص برخوردار بود.

شاگرد: شما قبلاً گفته بودید که کسانی بودند که بدون استاد میخواندند.

استاد: آن برای اصطلاح متأخر است. درست است. یعنی ما الآن میگوییم عاصم راوی نیست. عاصم قاری است. راوی چه کسی است؟ راوی حفص است. ابن شعبه است. این اصطلاح متأخر است. به بعد از حفص هم دیگر نه قاری و نه راوی میگوییم، بلکه طریق میگوییم. این اصطلاح کلاس قرائت در قرون بعد از ابن مجاهد است. در قرون چهارم و پنجم که از دانی شروع میشود. به حفص میگفتند حفص القاری. ولی ما میگوییم نه، حفص راوی است. دو تا است.

شاگرد: در زمان حضرت به حفص راوی نمیگویند. شما میگفتید کسانی بودند بدون اینکه از استاد شنیده باشند، از روی متن خودشان میخواندند. حضرت میگویند اختلاف از جانب این افراد است.

استاد: نه، در مقدمه القرائات سیاری بود که روی مصحف مینوشتند و مصحف هم که اعراب نداشت. مینوشتند و بعد میخواندند. هر کسی که مقداری میتوانست خط بخواند، هر جور میفهمید میخواند. یکی از آنها این بود: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا[1]». این قرائتی است که احدی مخالف نخوانده است اما او «و حرابا» خواند. میگفت برای این بود که او بعداً میخواست با آنها محاربه کند. این سماع نبود. فقط نوشته بود. اگر از استاد شنیده بود اگر بین مسلمین یک عمر قرآن خوانده بود «حربا» نمیخواند. میدانست مسلمانان «حزنا» خوانده است و احدی هم بین مسلمانان «حربا» نخوانده است. اما چون با آنها مانوس نبود به این شکل خواند. میگویند حماد راویه اقیانوس اشعار بود و در آن وادی کار کرده بود، خب معلوم است. لذا خلیفه او را خواست و گفت چند صفحه بخوان، بعد هم به‌شدت او را تادیب کرد. گفتند قرآن را بر میدارد و از مصحف میخواند، چیزهایی میخواند که احدی از مسلمانان از آن خبر ندارند. «ان القرائة سنة متبعة». ولو معنای چیزهایی که میخواند خوب باشد.

---

[1] القصص : ۸

توجیه اهلسنت پیرامون احراق مصاحف توسط عثمان

شاگرد: رفتار عثمان در توحید مصاحف می‌تواند بازتاب دهنده بخشی از اختلافی باشد که از جانب رواتِ بوده؟ یعنی چون به آن توحید مصاحف می‌گویند، نه توحید قرائات.

استاد: آیا این روایت در آن زمان بوده یا نبوده؟ در چه سالی عثمان این توحید مصاحف را انجام داد؟ حدود شش سال بعد از خلافتش. حدوداً بیست و هشت می‌شود. سال بیست و هفت و بیست و هشت هجری عثمان این کار را شروع کرد. در یک بستری شروع کرد که برای او بسیار هزینه آور بود. در آخر هم وقتی دور او را گرفته بودند، وقتی ریش او را گرفته بود و می‌خواستند او را بکشند اول کلامی که گفت –این برای کتب شیعه نیست، برای کتب اهلسنت است- این بود: گفت «بدلت کلام الله». می‌گفت چرا می‌خواهی من را بکشید؟ می‌گفتند چون کلام خدا را تغییر دادی و تبدیل کردی. اینجا که می‌رسد ذهبی می‌بیند که این تعبیر خیلی تند است، فوری در هر دو کتابش، اصالً رسم اهلسنت این نیست که بین حدیث پرانتز باز کنند، اما دید اینجا از آن‌ها جاهایی است که فوری بین حدیث پرانتز باز می‌کند و می‌گوید «ای جعل الناس علی قرائة واحدة».

اول ایرادی که در آن محاصره به عثمان می‌گرفتند این بود. یعنی این قدر برای عثمان هزینه داشت. بعد هم گفت «اقرئوا علی ای حرف شئتم»؛ من خواستم که اختلاف نکنید. حالا می‌خواهید هر قرائتی را بخوانید. یعنی یک قرائاتی بود که بچه از کوچکی شنیده بود، سال بیست و هشت که شوخی نیست. بیست و هشت سال در بستر مسلمین، قرائاتی داشتند که بین خودشان رایج و متواتر بود.

شاهین یکی از علماء مهم علوم قرآنی متأخر است. من در کلام او دیدم. در کلام قبلی‌ها هم دیده‌ام؛ در زمان ابن هم هست. تصریح می‌کنند که در جمع اول، وقتی ابوبکر مصحف را جمع کرد در مصحف او جمیع سبعة احرف بود. وقتی عثمان جمع کرد بخشی از سبعة احرف رفت. چرا؟ چون می‌خواست که اختلاف نباشد. طبری هم خیلی تلاش می‌کند که بگوید صلاح امت در این بود که اختلاف نکنند. بعد مثالً می‌زند به خصال کفاره. می‌گوید چطور در خصال کفاره یمین خدا امت را مخیر کرده، در این قرائات هم خدای متعال امت را مخیر کرده است. خب عثمان به‌عنوان خلیفه مسلمین برای اینکه اختلاف نشود آمد یکی را گرفت، آن هم از این باب که خدا ما را مخیر کرده است. این حرف طبری در مقدمه تفسیرش است.

اذعان طبری به از بین رفتن موارد قرائت به معنا و قرائت از روی مساهله

شاگرد۲: من از کلام شما دو مطلب را استفاده کردم. یکی روایت مقدمه سیاری «انما الاختلاف یجی من قبل الرواة».

استاد: قبل از مقدمه سیاری، در آن زمان رواج به‌عنوان راوی قرآن معنایی داشت که با «اقرئوا کما علمتم» که در بستر یک شهر رایج بود، تفاوت آشکار داشت. آنها اختلاف حسن بود. یعنی امام علیه‌السلام آن را نفی نمی‌کنند. چون شیخ الطائفه می‌گویند. پس آن جایی قرآن راوی دارد، نه قرائت مسلمین که فرمودند «اقرئوا کما علمتم»، آن جا اختلاف مذموم می‌شود.

شاگرد۲: یک موردش را از مقدمه سیاری استفاده کردید و یک موردش را هم نقل به معناها بود.

استاد: قبل از اینکه مقدمه سیاری را ببینم، عمده اختلاف از همین نوع بود. یعنی کسانی بودند که نقل به معنایی می‌کردند -رایج هم بود- که موجب اختلاف مذموم می‌شد. چون طرف واراد که نبود، همینطور شنیده بود که موسع است. نقل به معنا می‌کرد و آیه بالکل خراب می‌شد. یعنی مثلاً ود قرائت را که برای امام نقل می‌کردند و مردم می‌شنیدند، می‌دیدند یک قرآن نمی‌تواند این دو قرائت را داشته باشد لذا بین این دو قرائت شک می‌کردند. این اختلاف مذموم بود. شیخ فرمودند اختلاف مذموم چیست؟ سه اختلاف بود؛ اختلاف التناقض، اختلاف التفاوت و اختلاف القرائه. شیخ سه تا را فرمودند. یعنی بسیاری از قرائاتی که در آن زمان نقل می‌شد و حضرت فرمودند مذموم است و «من قبل الرواة» است، یکی از این دو بود؛ اشتباهاً نقل به معنا کرده بود، ای موجب اختلاف تناقض می‌شد ای موجب اختلاف تفاوت می‌شد. حضرت هم می‌گویند که اینها را دور بریزید. کما اینکه در بستر اتمام مسلمین به قرائات اینها رفت. لذا وقتی به طبری که در سال ۳۱۰ وفات کرده، می‌گوییم شش حرف کجا است؟ می‌گوید من نمی‌دانم، از بین رفته است. خیلی جالب است. می‌گوید که نزد ما نیست. بعد می‌گوید این همه اختلاف قرائات چیست؟ می‌گوید آنها که سبعة احرف نیست. کل این قرائات مدنیین و عراقیین حرف واحد است. اما آن شش تایی که «من قبل الرواة» بود و آنها درست کرده بودند محو شده است. یعنی در زمان طبری محو شده بود. طبری متوفای ۳۱۰ است، اما روایات در ۱۱۴ صادر شده بود. مثلاً ۱۳۰-۱۴۰ صادر شده بود. آن وقتی که فضیل و زراره از ائمه نقل کرده بودند. ۱۵۰ سال گذشته بود. طبری می‌گوید که نیست. در آن زمان می‌گویند که اینها را رها کنید.

امروز می‌خواستم بقیه عبارت را بخوانم اما گفتم به این چند «بُعد» اشاره‌ای بکنم که طولانی شد. شما شماره بگذارید و کمک کنید. له اینکه این اجماع تقیه ای است ای له اینکه این اجماع غیر مماشاتی است. ان شالله ارسال کنید. من هم سه-چهار شماره گذاشته‌ام. بقیه آنها هم در ذهن هست. شما هم کمک کنید تا پیش برود.

در دسترس بودن کثیری از قرائات در معاجم قرائات قرآن

شاگرد: رابطه این تفاوتهایی که الآن هست با آن سبعه احرفی که بوده و محو شده عموم و خصوص من وجه است؟ یعنی برخی از اختلافات موجود را میتوان گفت از آنها است و بخشی را نه؟

استاد: ببینید روی آن چه که در دست ما است، دو-سه کار خوب شده است. آن هم از طرف خود اهلسنت شده است. معجم قرائات القرآن؛ کتاب هایش هم موجود است، من هم پی دی اف های آن را دارم. دیگری موسوعه التفسیر المأثور است. چهار جلد است. یکی هم برای همان کسی است که معجم القرائات را نوشته؛ کتابی به تازگی نوشته به نام معجم الفاظ و قرائات[1]. به نظرم برای عمر مختار بود. آن هم کتاب خوبی است. شما وقتی اینها را میبینید، قرائاتی که در آن زمان بوده بخش مهمی از آنها، الآن با نوشته شدن این معاجم در دسترس همه است. فقط میماند که ما باید محک بزنیم آن هایی که قرائات سبعه است، عشره است را به دست بیاوریم. عشر صغری، عشر کبری، انواع سندهای آنها را ببینیم. اینها انواع طرق است که مطالب خوبی است. النشر عشر کبری است. حرز شاطبی سبع صغری بود. علی ای حال اینکه شما میگویید ما بفهمیم که قرائات کدام است، فعلا آن چه که از آنها در دست ما است ضابطه مند است؛ روشن است، جمعآوری شده است. البته میتواند تکمیل شود. من در تمام کتابهای معاجم دیدم که میتواند روایتی را پیدا کنید که هنوز نیاورده اند. در کتب معتبرشان هم هست.

شاگرد: ما بهطور اطمینان میتوانیم بگوییم این اختلافاتی که الآن هست منتسب به آن سبعة احرفی که در زمان پیامبر بوده هست؟ یا بخشی از آنها ممکن است اضافه شده باشد؟ بخشی حذف شده و بخشی هم اضافه شده باشد.

استاد: ممکن است. ما در این احتمال هیچ مشکلی نداریم. چون در اینها فضا، فضای تواتر که نیست. در بخشی از آنها به یک معنا تواتر هست. قبلاً عرض کردم. اما بلاریب در بخشی از آن هیچ درجهای از تواتر نیست. مگر تواتری که کشف کنیم. و لذا احتمال ابتدا به ساکن این است که بخش مهمی از این روایات بعداً آمده است. یعنی موضوع و کذب است. این احتمال هست. ما برای اینکه اینها را محک بزنیم اول باید شواهدی را پیدا کنیم که ببینیم در آن زمان درجهای از تواتر داشتهاند یا نداشتهاند. اگر نداشته بعد ببینیم سند موجب وثوق به صدور میشود یا نه. اگر نشد جزء آن هایی میرود که اصلاً مورد اعتماد نیست.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] المعجم الموسوعي لألفاظ القرآن الكريم وقراءاته، المؤلف: أحمد مختار عمر

یک سوره دانستن «ضحی » و «الم نشرح»

همین امروز در کشف الغطاء میدیدم. ایشان میفرمایند ما تابع قراء سبعه در قرائتشان هستیم، نه در مذاهب آنها. خیلی جالب است. بعد میگویند مذاهب قراء سبعه چیست. یکی از مذاهب آنها این است که سوره «ضحی» و «الم نشرح» را دو سوره میدانند اما نزد ما یکی است. ببینید در اینجا اجماع نیامد؟ در اینجا ممامشات نبود؟ یعنی در موارد ریز شیعه حرف خودش را زده. اینها مبعدات این است که اجماع ممامشات باشد.

تعبیرات تندی مانند «کذبوا اعداء الله» کردهاند. این «کذبوا» یعنی ممامشات؟! یعنی تقیه؟! این مسعود ضال است، این ممامشات و تقیه است؟! حرفها زده شده اما در کنارش شیعه اجماع داشتهاند.

شاگرد: اینها مشکل ساز نیست، این مشکل ساز است که بگوییم قرائت شاذ را قبول نداریم و آنها بگویند پس قرآن ما را قبول ندارید و قرآن دیگری دارید. جهر بسم الله و اینکه آن دو سوره را یک سوره قرار دادهاند خیلی مشکل ساز نیست.

استاد: ببینید شیعه میگوید ما قرآن شما را به «مالک» میخوانیم، یعنی قرآن را قبول ندارید؟! ما به قرائت عاصم میخوانیم، نه به قرائت اهل مدینه که «ملک» میخوانند. یعنی قرآن شما را قبول ندارید؟! چه فرقی میکند با بسم الله؟! میگویند حتماً باید بسم الله را بگویید. شیعه میگوید ما قرآن شما را که قبول دارید، قرائتتان را هم قبول دارید، قرائت «مالک» شما را قبول دارید. کجای این اشکال دارد؟!اگر شیعه بگوید ما قرآن شما را قبول ندارید، قرائت شما را قبول ندارید، درست است. اما شیعه میگوید ما احدی القرائات شما را قبول دارید که خود شما میگویید که مخیر هستید. کجای این مشکل ساز میشود؟!

پیروی علماء شیعه از کار ابن مجاهد و ترویج قرائات سبع متواتر

شاگرد: اگر مجموع را قبول نکنید... .

استاد: ببینید در فدکیه صفحهای به نام مفتاح المفاتیح هست؛ به نظرم دوازده امر هست که اگر هر کدام از آنها را ملاحظه کنید، میبینید که فکر برده و طول کشیده است. راجع به «ملک» و «مالک» دوازده مطلب هست که هر کسی روی آنها خوب تأمل کند، برایش واضح میشود که نمیتوانیم بگوییم «ملک» و «مالک» بهخاطر مماشات تعیین نشده است. بعد هم که تقیه رفع شد..؛ مطالب تازهای به ذهنم میآمد؛ اگر اجماع شیعه تقیه و رخصت بود، خیلی مناسب بود که در زمان ابن مجاهد رو شود. چون بزرگانی از علماء شیعه در آن زمان بودند. ابن مجاهد میخواست قرائات را هفت تا بکند. علماء میتوانستند همان زمان حرفشان را بزنند و بگویند اهل البیت ابی را گفتهاند. نه تنها نگفتهاند –تاریخش را نگاه کنید خیلی جالب است- کسانی که گرایش شیعی داشتند و کسانی که علماء بزرگ شیعه بودند، همه دنبال ابن مجاهد رفتند. من قبلاً عرض کردم مثلا ابوعلی فارسی گرایش تشیع دارد. ابن خالویه که خیلی روشن است که شیعی بوده. بعد از اینکه ابن مجاهد السبعه را نوشت، هر دو نفر آنها کتاب نوشتند به نام الحجه علی القرائات السبع. یعنی دنبال کار ابن مجاهد را بسیاری محکم کردند؛ با چه چیزی؟ با ذکر احتجاجات برای این قراء سبعه.

دنبالهٔ آنها چه؟ شاگردان ابوعلی فارسی و ابن خالویه، مانند سید رضی، سید مرتضی–پدا نکردم که شیخ مفید شاگرد آنها بوده باشد- اینها بهوضوح حرف این اساتید را میگویند. من آوردم.

کراهت اصحاب و علماء شیعه از تجری قرائت مفرده

در فدکیه زحمت کشیدند کلمات سید مرتضی و سید رضی را در قرائات آوردهاند. ببینید اگر این اجماع مماشات بود، جایش نبود که آن وقت بگویند؟! زمان شیخ طوسی که دیگر تقیه نبود. در بغداد میگفتند که ما فقط به یک قرائت میخوانیم. و حال آنکه «کرهوا تجری القرائه»؛ اصلا حتی تعیین هم نکنید. کاشف الغطاء میگوید «و الرجحان لقرائة ابی لما روی انه... ». این رجحانی که کاشف الغطاء میگویند خلاف آن اجماعی است که شیخ الطائفه میگویند. شیخ الطائفه گفتند اجماع کردهاند که این قرائات جایز است و «کرهوا تجری القرائه». این «اجمعوا» بر سر «کرهوا» هم در میآید. یعنی علماء شیعه و بدنه شیعه یک کراهت اجماعی داشتند؛ «کرهوا تجری القرائه»؛ یعنی بگویید این قرائت و نه قرائت دیگر. اینها چیزهای کمی نیست. آن وقت تقیه باشد؟!لذا آقای حکیم این جمله خوب را داشتند.

عدم تعیین یکی از قرائات «ملک» و «مالک» در سوره حمد

شاگرد: احتمال ندارد که این تقیه حدوثا بوده باشد و به دلائل دیگری در بقاء خلاف این تقیه را نگفته باشند؟

استاد: من عرض کردم مرحوم محدث نوری در کتاب فصل الخطاب میگویند: چرا میگویید در واضحات اختلاف نمیشود؟! بعد شروع میکنند به مثال زدن. جالب این است که تمام مثالهایی که میزنند علیه خودشان است. همین فرمایش شما است. ایشان میگویند اذان، نماز میت، قنوت و خیلی از چیزها را ردیف میکنند. در تمام این مواردیکه ایشان گفتهاند نظر شیعه معلوم است. شیعه تا آخر کار نیامدند بگویند ما داریم تقیه میکنیم. نظر شیعه معلوم است و شعار آنها معلوم است. چطور شد تقیه همه آنها بر طرف شد...؟! به غسل رجل هم مثال میزنند. امر محل ابتلائی بیشتر از وضو میشود؟ مرحوم نوری میگویند که مسلمانان اختلاف کردهاند. خب نظر شیعه معلوم نیست؟! وقتی «مالک» میخوانید در قرآن دست بردهاید، چرا؟ شیخ الطائفه فرمودند تمام مصاحف عالم اسلام «ملک» بوده.

قبلاً عرض کردم. اصلاً نوشتن «مالک» برای زمانهای متأخر است که رسم الالمالاء را آوردهاند. البته در آن اختلاف است. طاهر خوشنویس و دیگران بودند. الآن در شروح عروه میگویند بگردیم و ببینیم در جایی «ملک» نوشته شده بوده ای من؟ گفته شده که در برخی از مصاحف «ملک» است! پناه بر خدا! چون در اران طاهر خوشنویس و امثال او «مالک» نوشتهاند باید برویم ببینیم جایی «ملک» بوده ای نه! در تبیان این از واضحات مطالب است، وقتی ما با چیزی انس میگیریم این واضحات کنار میرود. چون در تمام مصاحف «مالک» نوشته نشده بود. خب شیعه چه کار میکند؟ شیعه گفته «ملک» نوشته باشد، شیخ الطائفه و سائرین گفتهاند که شما میتوانید هر دو آنها را بخوانید. چرا؟ چون چهار نفر از قراء سبعه «ملک» خواندهاند و سه تا از آنها «مالک» خواندهاند. هر کدام را بخوانید جایز است. در نماز هم بریء الذمه میشوید قطعاً به تعبیر علامه حلی «بلاخلاف».

یادتان هست که عبارت ایشان را خواندم. فرمودند دو تا از اینها نزد من احب است ولو اگر به قرائت های دیگر هم بخوانند، «صحت صلاته بلاخلاف». این در حالی است که میگفتند ما در نماز باید قطعاً قرآن بخوانیم. باید قرآنیت آن قطعی باشد که من عند الله است. این را اول میگویند و بعد میگویند «صحت صلاته بلاخلاف». اینها چیزهای کمی نیست.

موارد دیگر را هم عرض میکنم. ببینید اگر اجماع رخصت و تقیه بود، بعد از اینکه شیخ در تبیان فرمودند امامیه میگویند حرف واحد است، قول ابن قتیبه را در توضیح احرف سبعه میآوردند؟! قول ابن قتیبه چه بود؟ این بود که اختلاف قرائات هفت نوع است. همه آنها را بیان کرد؛ وجوه قرائت مختلفی بود که قرائت شده بود. شیخ چه فرمودند؟ فرمودند اصلح الوجوه در معنای سبعة احرف این قول است. چرا؟ «لما روی عنهم علیهمالسلام تجوز القرائة بما اختلف فیه القراء» یا «بما شاء بین القراء».

مرحوم آقای خوئی در التنقیح وقتی میخواهند روایات دال بر این طرف را بیاورند، اول آن همین قسمت تبیان و مجمع را میآورند. البته بعد میگویند که این مرسل است. شیخ که برای آن سند نیاوردهاند. شیخ مرسلا گفتهاند «روی عنهم تجویز القرائة بما اختلف فیه القراءة». خب اگر این اجماع ممالشات بود شیخ این تجویز را موید حرف ابن قتیبه قرار میدادند؟! ربطی پیدا نمی کرد. ما شیعیان رخصات اجماع کردهایم. ائمه هم که فرمودند تقیات و رخصات. پس حرف ابن قتیبه درست است. اینها چه ربطی به هم دارند؟! خود این استدلال شیخ بر تجویز ائمه برای تأیید ابن قتیبه دال بر این است که نزد شیخ طوسی اجماع شیعه، ممالشات نبوده است. اگر تقیه بود که تأیید نمیشد. اینها نکات بسیار مهمی در فهم آنها است.

به کار رفتن تعبیر «قال الله» را بر دو قرائت متفاوت در روایات شیعه

در کتاب‌هایی که قدیم بین شیعه بوده، از تفسیر، از کتب حدیثی، قرائات را می‌آورند. قبلاً هم عرض کردم. خود کافی شریف که در آن روایت حرف واحد آمده، به حمل شایع دو روایت از امام معصوم آمده که می‌فرمایند «قال الله». هر دو قرائت در کافی آمده و می‌گویند «قال الله». یعنی امام معصوم هر دو قرائت را می‌گویند «قال الله». در کجا؟ در همین کافی که روایت «کذبوا اعداء الله انما وه حرف واحد» را دارد. ما قبلاً از این بحث کرده‌ایم و در فدکیه هم صفحه‌ای هست.

ببینید خود کافی قرائات مختلف را می‌گویند «قال الله». «قل کما قال الله سلام علی آل یاسین». در زیارت هست.

تعبیر « کلا القرائتین حق » در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

در جاهای دیگر هم هست. تفسیر الامام ولو شما آن را تضعیف کنید اما نمیتوانید انکار کنید که این تفسیر بین شیعه بوده. حال تضعیف کنید ولی اصل وجودش را نمیتوانید انکار کنید. کسانی هم که آن را تضعیف میکنند میگویند قبلاً بوده و یک واضعی آن را وضع کرده است. خود وجود این تفسیر که در دست علماء بایدی و اختلافات سنگینی بین آن ها سرش ایجاد شود. در این کتابی که ادبیاتش معلوم است و ریخت آن کتاب، کتاب شیعی است، میبینید که حضرت تصریح میکنند «قولبان غُلف» و «قولبان غُلُف»، «و کلا القرائتین حق لانهم قالوهما». بگویید امام این را نفرموده اند، خیلی خب. اما کتابی است که در بیئات شیعی بوده. کتابی بوده که در دست علماء شیعه بوده، ولو سر آن اختلاف بوده. مانند فقه الرضا. حال ای برای این بابویه است ای ... . اما در دست شیعه بوده. کتاب سنی نیست که هر کسی آن را بخواند. ولو آن را تضعیف کنند. ولی مفاد آن به «ارجلَکم» و «ارجلِکم» میرسد. هر دو قرائت درست است و بر آن هم حکم مترتب میشود.

بنابراین مورد دیگر این است که اگر اجماع شیعه رخصت و تقیه بود، در تأیید خلاف این اجماع رخصتی، تصریح نمیشد که «کلا القرائتین حق». «ارجلَکم» و «ارجلِکم» را آیه شریفه قرار بدهند. نظیر اینها زیاد است. جالب این است که خود مرحوم فیض در صافی اول میگویند که این قرائات نیست، بعد خودشان ذیل «غلف» همین حدیث را میآورند. چون مرحوم فیض کتاب تفسیر الامام را قبول دارند. شاید بخش معظمی از تفسیر صافی فیض نقل از تفسیر الامام است. معظم این تفسیر الامام در بحارالانوار نقل شده است. صاحب وسائل تفسیر الامام را قبول دارند. وحید بهبهانی چه تجلیلی از این تفسیر میکنند. همچنین مجلسی اول. وحید از جدشان نقل میکنند که لحنشان لحن تأیید است. من الآن نمیخواهم تأیید کنم. میخواهم بگویم این اختلاف بین آنها بوده است. در چنین کتابهایی نقل شده است.

شاگرد: صرف وجود این تفسیر علی فرض عدم انتساب، دال بر التزام اصحاب به مضامین آنکه نیست.

استاد: التزام نه. حتی کسانی که گفتهاند حسین به روح –از نواب اربعه- گفته است که من همه کتاب شلمغانی را قبول دارم مگر دو جا؛ آقایانی که در فقه الرضا تحقیق کردهاند گفتهاند چه بسا یکی از آن جاهایی که منظور ایشان است، آیه «ارجلَکم» و «ارجلِکم» است که هم غسل و هم مسح مانعی ندارد. اتفاقا آنها این را در بر کتاب میگیرند.

من میخواهم عرض کنم ولو ایشان این را رد کرده ولی بین شیعه این کتاب بوده. خود علماء شیعه تا زمان متأخر که این کتاب چاپ شده و تحقیقاتی که بعد از علامه مجلسی راجع به این کتاب

شده، به این تذکر داده‌اند. خود مجلسی‌ین که این کتاب در دستشان بوده و چقدر برای آن حرف زده‌اند، این را به‌عنوان در کتاب قرار نداده‌اند. آن‌هایی که می‌خواستند کتاب را در کنند این حرف را زده‌اند. منظور من این است که ولو کتاب دروغ است و حرف شما درست است که مضامین آن مورد تأیید نیست، اما این را می‌رساند کسی که می‌خواهد بر شیعه وضع کند، نمی‌آید خلاف تقیه ممارشاتی آن‌ها را بیاورد. چون می‌گوید شیعه که می‌داند این تقیه است. من بگویم کل القرائتین حق؟! شیعه این را از من نمی‌پذیرد. چرا؟ چون شیعه اگر اجماعی هم داشته باشند، تقیه ای است. پس من که می‌گویم «کل القرائتین حق» شیعه از کتاب من فاصله می‌گیرد. منظور من روشن است؟ یعنی کسی هم که وضع کرده از ذهنیت شیعه می دانسته که اگر بگوید «کل القرائتین حق»، از او فاصله نمی‌گرفتند. این دال بر این است که اجماع، اجماع تقیه ای نبوده. اگر تقیه ای بود که این‌طور نمی گفت. و شواهد دیگری که هست. لذا این‌شان فرمودند «بُعد».

واضح بودن تعدد قرائات در میان صحابه و تابعین و قرون اولیه اسلامی

شاگرد: در کتاب‌هایی که تا به حال نوشته شده آیا ما چنین چیزی داریم که به هفت نوع نوشته شده باشد؟ بگویی که منظور من هم این است و هم این است. همیشه اختلافات در نسخ بوده. ما چنین چیزی نداریم، نه در روایات داریم و نه در کتب داریم، این چیزی که به هفت قرائت بیایی تنها در قرآن بوده؟ از راول خارج است. اگر وحی به هفت وجه قرائت شده باشد، تنها در قرآن خواهد بود. چون نه در روایات داریم و نه در کتب معمولی.

استاد: در نقلی که از علامه طباطبایی در کتاب مهر تابان شده بود، ایشان رمز این را عرض سنوی قرآن گرفته بودند. البته در کلام ابن قتیبه در قرن سوم هم موجود است. ولی علامه طباطبایی در آخر یک جمله‌ای دارند که ابن قتیبه ندارد. ایشان می‌گویند رمز اینکه جبرئیل هر سال بر حضرت عرض می‌کرد و حضرت هم برای او می‌خواندند –روایتش دو جور است- این است که هر سالی که قرائت می‌شد قرائت خود جبرئیل با سال قبل فرق می‌کرد. بعد هم می‌گویند اینکه قرائت ابی معروف شده، اصلاً اینطور نیست. خود ابی چند مصحف و چند قرائت داشت. ابن مسعود هم همینطور بود. الآن ابن مسعود در سند عاصم قرار گرفته که ما می‌خوانیم و خودش هم مصحف دارد.

کتاب معانی القرآن فراء برای قرن دوم است. فراء اوایل قرن سوم وفات کرده. فراء در کتابش مکرر در مکرر می‌گوید «رایت فی مصاحف عبد الله»، «رایت فی مصحف عبدالله». یعنی آنها در دستها بوده که فراء همه آنها را می‌گوید. کتابش هم الآن موجود است.

بنابراین رمز اینکه یک کتاب چندبار خوانده شود، در بیان صریح علامه طباطبایی این است که می‌گویند ملک وحی آن را چند بار می‌آورد. و هر سال می‌آمد تا تفاوتها را بگوید. این در هیچ جا نیست؛ اگر شما در غیر کلام علامه طباطبایی پیدا کردید به من هم بگویید؛ نکته اختصاصی ایشان است؛ البته در مباحثه، عرض سنوی را طور دیگری معنا کردم. فایلهای آن هست. ولی ایشان می‌گویند رمز اینکه سال آخر جبرئیل دو بار عرضه کرد...؛ لذا حضرت فرمودند یوشک ان اقبض؛ اینچنین است که امسال سال آخر عمر من باشد، چون جبرئیل دوبار قرآن را بر من عرضه کرد؛ آقای طباطبائی می‌گویند یعنی حتی عرض پارسال با این سالی که شهادت حضرت پیش می‌آید دو نوع بود. اگر دو تا نبود که نیازی به عرض مجدد نبود. این نکته را ایشان در اینجا می‌گویند. موید آن هم حدیث جزیره خضراء بود که مرحوم مجلسی در بحارالانوار فرموده‌اند. در خزینه نجف اشرف نسخه عتیقه ای از این جزیره خضراء هست. خب جزیره خضراء موافق و مخالف دارد. همه شنیده‌اید. کتاب‌هایی بر رد آن نوشته شده و کتاب‌هایی بر اثبات آن نوشته شده. اما همان عرضی که داشتم در اینجا هم هست. یعنی روایت جزیره خضراء بین سنی ها نبوده. در نجف بوده. بین شیعه بوده. خود صاحب فصل الخطاب در نجم الثاقبشان روایت جزیره خضراء را برای ما ترجمه فارسی کرده‌اند. در این کتاب جزیره خضراء همین فرمایش شما را دارند.

علی بن فاضل مازندرانی که به جزیره خضراء رفته بود، می‌گوید وقتی خدمت سید شمس الدین رسیدم -که می‌گفتند از نوادگان حضرت است- حال که در اینجا که محضر شما هستم برخی از مسائل مختلف فیه شرعی و مسأله اختلاف قرائت را تطبیق بدهیم. او گفت که ابتدا از قرآن شروع کنیم. اول از قرآن شروع کردند. او وارد بود. خب در آن زمان علم رایجی بوده. می‌گوید هر چه می‌خواندم می‌گفتم عاصم به این صورت قرائت کرده، حمزه به این صورت قرائت کرده، نافع به این صورت قرائت کرده، او گفت **«انا لانعرف هوالاء»**؛ ما در جزیره خضراء نافع و عاصم نمی‌شناسیم. بعد توضیح داد و گفت «نزل القرآن علی سبعة احرف»، مکه و مدینه و ... همه بود. سال آخر عمر مبارکشان حضرت خواص از صحابه را صدا زدند؛ اسم هم می‌برد. اصلشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. جبرئیل آمد و مطابقت می‌کرد. «کلما مر بموضع فیه اختلاف بیّنه جبرئیل»؛ تبیین می‌کرد. نه اینکه بگوید یکی از آن‌ها است. تبیین کرد که این برای این است و این برای این است و خصوصیت این را دارد. یعنی قرائاتی که در سال‌های مختلف خود ملک وحی متعدد آورده بود را ذکر کرد.

بعد چه فرمود؟ جمله آخری ایشان است. گفت: **«فالکل قرائة امیرالمؤمنین»**؛ این هایی که می‌بینی –نافع و ... چه کاره اند- تمامش قرائت امیرالمؤمنین است. یعنی همانی است که ابن شهر آشوب در مناقب گفتند. گفتند کل قراء سبعه ترجع قرائاتهم الی امیرالمؤمنین.

این خیلی اهمیت دارد که ذهن ما در فضایی برود که قبلاً مأنوس بوده و فضای ما خلاف آن است. به فضایی برود کسانی که آن زمان بودند نزد اذهانشان یک امر واضحی بود که همه این قرائات را ملک وحی آورده است. نه زمان ما که نوع اذهان از این ابا‌ء دارد. خود علامه که در مجلس خصوصی گفتند، در کل المیزان یک جا اسم از آن نبرده اند. ایشان یک عمر مشغول بودند. از اول جوانی‌شان مشغول نوشتن بودند. هیچ کجا این را نگفته اند. ولی خب الآن آن فایل بیرون می‌آید که در بیست جا ایشان خلاف قرائت رایج را اختیار کرده. یعنی مختار ایشان در قرائت غیر از رایج شده است. این‌ها مواضعی است که در تحقیقات بعدی روشن شده است و الا خود ایشان هم نگفته اند.

ولی سابقا به این صورت نبوده است. یعنی در قرن اول، در قرن دوم تا قرن یازدهم، قبل از مجلسی اول تا اندازه‌ای که ما رجوع کردیم ذهنیت‌ها به این صورت نبوده. البته شما تتبع خودتان را ادامه بدهید. هر چه هم علیه اینها است ذکر کنید و برای ما هم بفرمایید.

«و فیه بُعد»؛ وجوهی که در ذهنم بود را گفتم. بقیه آن هم انشالله با ذکر شواهد ادامه پیدا می‌کند.

ملازمه بین تقیه‌ای بودن اجماع اصحاب و حمل تواتر به تواتر تا اصحاب قرائات

«علی هذا»؛ یعنی بنابر اینکه تقیه بعید است یا اینکه رخصت و تقیه باشد؟ یعنی بنابر اینکه اجماع شیعه تقیه و رخصت و مماشات باشد.**«فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة»؛** در خصال دو خبر بود. لازم نیست یکی از آن‌ها را حمل کنیم. چرا؟ چون امام علیه‌السلام فرمودند: «**ان القرآن نزل علی سبعة احرف و ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة اوجه**». این روایت مهم نیست...؛ فلذا وقتی می‌گویند «خبر الخصال» یعنی خصوص خبری که تسهیل را می‌گفت؛ وسّع علی امتی. روایت اول بود و قبلاً مفصل از آن بحث کردیم.

«**فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة**»؛ مفاد خبر تقیه می‌شود. چون آن را به نزول ملک وحی نسبت می‌داد، لذا آن هم تقیه می‌شد.

«و کلام الأصحاب و إجماعاتهم علی التواتر إلی أصحابها»؛ به اصحاب قرائات بر می‌گردد. یعنی شیعه که مدام می‌گوید متواتر است، یعنی قرائت عاصم، به عاصم متواتر است؛ قرائت نافع، به نافع متواتر است. اما از نافع تا پیامبر خدا به این صورت نبود. چون تقیه بوده و یکی از آن‌ها قرائت حضرت است. اجماعات آن‌ها هم به تواتر اصحاب قرائات حمل می‌شود.**«ال إلیه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و ینحصر الخلاف»؛** کسی که مخالف اجماع تقیه ای باشد، منحصر می‌شود در**«فیمن صرح بخلاف ذلک کالشهید الثانی و غیره»؛** شهید ثانی فرمودند «کل مما نزل بها روح الامین».

اجماع فقهاء شیعه بر تواتر قرائات الی رسول الله ص تا قبل از قرن یازده

خب همانطور که تصریح کردند آیا منحصر به شهید می‌شود؟ من عرض می‌کنم نه، درست است که در عبارت شهید تصریح آمده اما اینها در این فضا خیلی مهم است. کسانی که خواسته‌اند تعدد قرائات و تواتر قرائات را در کنند –مثل سید نعمت الله و سید صدر در شرح وافیه- گفته‌اند: «معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل بها الروح الامین». پس عینی سید جزائری و سید صدر رضوان الله علیهما می‌دانستند که در میان اصحاب امامیه شهید تنها نیست؛ بلکه همه آنها این را می‌گویند. واقعاً هم درست است.

خدا گواه است که من طلبه هفت-هشت سال است که مباحثه می‌کنم، چقدر صبر کردم تا ببینم دل بقیه همراه این تصریح شهید هست یا نیست. یعنی این قدر با وسواس بود. اما امروز که خدمت شما بی ادبی و پر گویی می‌کنم در ذهنم کالشمس است که شهید اول، علامه حلی و دیگران همه حرف شهید را می‌زنند. اصلاً نزد آنها خندهدار است که ما بگوییم شاید اینها می‌گویند تواتر الی اصحابها؛ با کلمات علامه جور در نمی‌آید؛ من آنها را یک جا ندیده بودم؛ کمکم دیده بودم. همه آنها این را می‌گویند. و لذا است که سید نعمت الله و سید صدر درست می‌گویند؛ معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل بها الروح الامین. درست می‌گویند. فقط می‌گویند «معظم المجتهدین» که در اینجا نیست. همانطور که مرحوم شیخ انصاری در رسائل فرمودند اگر تعدد قرائات از جانب خداوند باشد، کما هو المشهور... . شیخ چرا فرمودند «کما هو المشهور»؟ گمان من این است؛ و الا باید بگویند کما مجمع علیه، در همه کلمات اجماع بوده. چرا شیخ در رسائل فرمودند «کما هو المشهور»؟ در کتاب الصلاة ایشان وجهش معلوم می‌شود. در کتاب الصلاة وقتی شیخ انصاری خواستند به میدان تواتر بروند، اول چیزی که گفتند این بود که شیخ الطائفه در تبیان تواتر را انکار کرده است. یعنی پشت گرمی صاحب جواهر و شیخ انصاری و امثال آنها این است که شیخ الطائفه در تبیان تواتر را انکار می‌کند، دیگر چه کسی جرأت مخالفت دارد؟! تمام. لذا در رسائل می‌گویند علی ما هو المشهور.

و حال آنکه شیخ که اصلاً آن را انکار نکرده بودند. این اشتباه صاحب حدائق بود. واضح و آشکار است که این اشتباه صاحب حدائق بوده. بعد از صاحب حدائق این عبارت در کتب آمد. در مفاتیح آسید محمد، در جواهر و سائر کتابها آمد که شیخ الطائفه در تبیان تواتر را انکار کرده‌اند. بحمدالله خلافش واضح و آشکار شد. خب اگر این حرف شیخ و این مطالب نبود مرحوم شیخ مثل مقدس اردبیلی در رسائل می‌گفتند «بل خلاف/ مجمع علیه». ولی این فضا خیلی سنگین شد.

«و ینحصر الخلاف فی من صرح بخلاف ذلک»؛ آنها می‌گویند که همه مجتهدین این تصریح را داشته‌اند. این تصریح در مفاتیح الاصول هم آمده. البته از شرح وافیه. در روضات الجنات هم آسید ابوالقاسم هم گفته‌اند. آقای شعرانی تعدد را آورده‌اند. من به گمانم این است که همین عبارت

شیخ الطائفه که در تبیان فرمودند «و اما وجوه القرائات کله حق و کله صواب» در مرام تفاوتی با عبارت شهید ندارد. بهخصوص این را ضمیمه کنید که قبلش گفتهاند «حرف واحد». قرطبی گفت تمام قراء سبعه هفت قرائت دارند اما همه این هفت قرائت حرف واحد است. یعنی در ذهنیت مفسرین، شیخ و ... بین این دو تهافتی نبود. مدام میگفتند حرف واحد است اما درعینحال میگفتند قرائات سبع متواتر الی رسول الله صلیاللهعلیهوآله است. چرا؟ چون این هفت قرائت، حرف واحد هستند. تفسیر قرطبی که این را میآورد خیلی روشن است؛ در اینکه در ذهنیت آنها بین این دو تهافت نبود. بر خلاف اینکه ما چند سال این تهافت را تصور داشتیم و توجیهات میآمد. الآن در مباحثه ما به این صورت واضح است که در ذهن آنها این تهافت اصلاً نبوده.

شاگرد: این رفع تهافت به چه صورت است؟

استاد: همه اینها مفصل هست. اگر خواستید در یک کلمه کوتاه میگویم. آنها میگفتند حرف واحد آنی است که ملک وحی از جانب خدا آورده؛ سبعة احرف آن توسعهای است که خدا داده و خود مسلمانان نقل به معنا کردهاند. لذا گفتم که ذهن شما شرطی شود؛ ابو حنیفه گفت چون سبعة احرف است، پس در نماز اختیارا میتوانید نماز را به فارسی بخوانید. پس چون حرف واحد است و نزل من عند واحد، شما چه کاره هستید که به این صورت معنا میکنید. قبلاً مفصل از اینها صحبت کردیم.

استفاده از عدم آگاهی قراء از قرائت قاری دیگر برای در تواتر الی الشارع

> و یؤید ذلک ما سمعته عن هؤلاء الجماعة من العامة و أن الظاهر من قولهم إن هؤلاء متبحرون أن أحدهم کان إذا برع و تمهر شرع للناس طریقا فی القراءة لا یعرف إلا من قبله و لم یرد علی طریقة مسلوکة و مذهب واضح متواتر محدود و إلا لم یختص به و وجب علی مقتضی الغالب فی العادة أن یعلم به الآخر المعاصر له لاتحاد الفن و عدم البعد عن المأخذ و کیف نطلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء و لا یطلع بعضهم علی ما تواتر إلی الآخر إن ذلک لمستبعد جدا[1]

در اینجا بحث‌های خیلی خوبی را مطرح می‌کنند، من ابتدا عبارت را می‌خوانم.

«و یؤید ذلک»؛ در اینجا صاحب مفتاح الکرامه در صدد این می‌روند که تواتر قرائات و تعدد قرائات را رد کنند.

«و یوید ذلک»؛ تأیید می‌کند که معنا ندارد که شیعه این اجماع را قبول داشته باشد و معنا ندارد که تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد. تأیید می‌کند این عدم تواتر را، **«ما سمعته عن هؤلاء الجماعة من العامة»؛** زمخشری و به‌خصوص فخر رازی. منظورشان از «هولاء الجماعه» به‌خصوص فخر رازی است. مفاد حرفشان این بود:**«و أن الظاهر من قولهم إن هؤلاء متبحرون»؛** چرا اهل‌سنت هفت قرائت را می‌گویند؟ به‌خاطر این‌که این‌ها متبحر هستند. یعنی ذهن آن‌ها در این جهت اقیانوس است.چرا به این‌ها متبحر می‌گویند؟ توضیح می‌دهند:

«أن أحدهم»؛ این هفت نفر،**«کان إذا برع»**؛ در علم بارع و سرآمد می‌شد **«و تمهر»؛** وقتی ماهر می‌شد، **«شرع للناس طریقا فی القراءة»؛** در قرائت طریقی را ایجاد می‌کرد **«لا یعرف إلا من قبله»؛** این طریق تنها از طرف مثلاً عاصم ای ناقع شناخته می‌شد.

«و لم یرد»؛ عاصم و ناقع برای مردم طریقی را ایجاد می‌کرد که تنها از قبل او شناخته می‌شد و این طریق او «لم یرد علی طریقة مسلوکة»**؛** یعنی این طریق قبلاً سلوک نشده بود؛ خودش در آورده بود. ون بود. برای او بود. چون متبحر بود. این‌که می‌گویند آن‌ها متبحر بودند یعنی او می‌توانست طریقی را بیاورد.

«و مذهب واضح متواتر محدود و إلا»؛ اگر اینطور نبود که طریق او باشد،**«لم یختص به»؛** چرا می‌گویند قرائت عاصم این است؟! یعنی برای عاصم است.**«و وجب علی مقتضی الغالب فی العادة أن یعلم به الآخر المعاصر له»؛** اگر عاصم مطلبی را می‌گفت باید ابن کثیری هم که معاصر او است، آن را بداند. دراین‌صورت باید می‌گفتیم قرائت هر دو این است. چرا می‌گوییم عاصم؟ یعنی معاصر او این قرائت او را نمی‌داند و بلد نبوده.**«لاتحاد الفن»؛** فن قرائت یکی بود**«و عدم البعد عن المأخذ»؛** از اساتید و شارع فاصله‌ای نداشتند و همه می‌توانستند بگویند عن رسول الله، اما چرا می‌گفتند قرائت عاصم؟! پس معلوم می‌شود که برای خودش است. «ماخذ» یعنی شارع مقدس.

«و کیف نطلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء»؛ خیلی عجیب است. حالا ما می‌گوییم ناقع و عاصم متواتر هستند، اما عاصم از قرائت ناقع خبر نداشت و فقط قرائت خودش را می‌خواند. این خنده‌دار نیست؟!

شاگرد: ماخذ یعنی کسی که این قرائت را از خودش در آورده است؟

استاد: نه،**«أن یعلم به الآخر المعاصر له لاتحاد الفن و عدم البعد عن المأخذ»؛** یعنی هنوز فاصله زمانی از شارع نبود.

شاگرد: یعنی اگر اینچنین نبود....

استاد: بله.

«و کیف نطلع نحن علی تواتر قراءات هؤلاء»؛ ما می‌فهمیم و می‌گوییم همه این هفت قرائت متواتر است، اما **«و لا یطلع بعضهم علی ما تواتر إلی الآخر»**؛ اما نمی‌داند که دیگری به این صورت می‌خواند؟!**«إن ذلک لمستبعد جدا»؛** این جدا مستبعد است.

---

[1]همان

حل اشکال با توجه به معنای اختیار القرائه و منشأ تواتری اختیارات قراء

> إلا أن یقال إن کل واحد من السبعة ألف طریقته من متواترات کان یعلمها الآخر لکنه اختار هذه دون غیرها من المتواترات لمرجح ظهر له کالسلامة من الإمالة و الروم و نحو ذلک فطریقته متواترة و إن لم تکن الهیئة الترکیبیة متواترة و بذلک حصل الاختصاص و الامتیاز[1]

«**إلا أن یقال**»؛ از جاهای طلائی و از جاهایی است که مثل قمر در عبارات ایشان، همین «الا ان یقال» ایشان است. مطلب خوب و درست و موافق با واقع است. همین «الا ان یقال» ایشان در جواهر آمده که بعداً برای شما میخوانم.

«الا ان یقال إن کل واحد من السبعة ألف طریقته من متواترات کان یعلمها الآخر»؛ قرائت نافع را عاصم هم میدانست. همه آنها میدانستند. اینها متواترات بود. عاصم مختار خودش در قرائت را از متواترات انتخاب میکرد. مختار عاصم عین مختار نافع نبود. به اصطلاح اختیار القرائه ای است که کاملاً از اذهان ما انمأنوس بود.

«لکنه اختار»؛ زیر این «اختار» خط بکشید. هر چقدر راجع به این تأمل کنید که مراد از اختیار در زمان قرن دوم را به دست بیاوردی جا دارد. بهخاطر اینکه ذهن ما کاملاً با آن انامانوس است. عرض کردم شادی حکمت عبارت اول ابن مجاهد را میآورد و میگوید ابن مجاهد گفته «اختلف الناس فی القرائه کما اختلفوا فی الآثار»، پس معلوم میشود ابن مجاهد یکی از آنها را قرآن می دانسته. گویا اصل بقیه مقدمه ابن مجاهد را نخواندهاست. منظور او که تشبیه در این نیست. از اشتباه در عبارت ابن مجاهد یک کتاب نوشته است. الآن هم چاپ شده. درحالیکه ابن مجاهد اصلاً این را نمیگوید. دنبال آن را هم بخوان. «کما اختلف فی الآثار» را توضیح میدهد. لذا ابن جزری و غیر او همه تصریح میکنند که فرق اختیار القرائه با فتوای فقها این است: وقتی فقها اختلاف میکنند حرف یکی از آنها درست است، اما وقتی قراء اختلاف میکنند حرف همه آنها درست است. این تصریح اهل فن است. پس مختار یک قاری با مختار دیگری منافات ندارد. اختیار در آن زمان اصطلاحی بوده که جا افتاده بود و همه میفهمیدند که چه میگویند.

لذا است که ایشان میگویند: **«لکنه اختار هذه دون غیرها من المتواترات»؛** این اختیار بین آنها رسم بوده. ما باید بفهمیم که این اختیار بین آنها چه بوده. آن اختیار نزد آنها چه بوده؟« **لمرجح ظهر له کالسلامة من الإمالة و الروم و نحو ذلک**»؛ قرائت او متواتر بوده اما این را

ندا‌شته.ابن جزری گفت اختیار انس ای موانسة و حال آنکه اینها هم درست نیست. اینها را برای توضیحش گفته‌اند. و الا درواقع حرف قرطبی درست است.

قرطبی در مقدمه تفسیرش حرف درستی را میزند و میگوید همین قراء سبعه خودشان چند مختار دارند. حرف خیلی درست است. آن چه که مطابق واقع است همین است. این جور نبود ما که الآن میگوییم قرائت عاصم، تنها اختیار الانس و الموانسه باشد. در اقرائی که نسبت به حفص و ابن شعبه داشت، اینها مطرح بود. عاصم سی شاگرد داشت. اینها مختارهای مختلفی داشتند. قرطبی درست میگوید. این جور نیست که بگوییم هر کدام از سبع تنها یک مختار داشتند. این حرف با واقعیت وفق پیدا نمیکند.

«**فطریقته متواترة و إن لم تکن الهیئة التترکیبیة متواترة**»؛ هیئت ترکیبیه یعنی اختیار او با آن تبحری که داشته. این هم قبول نیست. یعنی حتی اگر در آن زمان مختارهای او را هم میدیدید، مختار او به نحوی در بستر جامعه بود؛ شاگردان از او گرفته بودند و در خصوص آن، اسم از او میبردند.«**و بذلک حصل الاختصاص و الامتیاز**»؛ که گفتیم قرائت عاصم است.

---

[1]همان

نسبت دادن قرائات به اختیار اجتهادی قراء در جواهر

حال به عبارتی می‌رسیم که کار مشکل می‌شود. فعلاً آن را می‌گوییم تا بعداً بررسی کنیم. فرموده‌اند:

> و إن صح ما نقله الرازي من منع بعضهم الناس عن قراءة غيره اشتد الخطب و امتنع الجواب و الشهيد الثاني أجاب عما أشكل على الرازي كما سمعت بأنه ليس المراد بتواتره أن كل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم كما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهى و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشكل جدا لكن «لكون ظ» المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان انتهى[1]

فخر رازی گفت یکی قاری در گوش دیگری می‌زند، هر کسی هم قرائت او را می‌خواند او را دعوا می‌کرد. «یمنعون»؛ می‌گفت چرا آن را می‌خوانی؟!

«**و إن صح ما نقله الرازي من منع بعضهم الناس عن قراءة غيره**»؛ می‌گفت به آن صورت نخوانید. اگر متواتر بود که دیگر نمی‌توانستند از متواتر نهی کنند. او که از متواتر نهی نمی‌کند.«اشتد الخطب»؛ یعنی کار مشکل می‌شود.«و امتنع الجواب»؛ البته در پایین صفحه می‌بینید که می‌گویند «ولا یسمع ذلک الا من رازی». می‌گویند این فخر رازی حرفی زده که احدی با او موافق نیست. خیلی جالب است.

آن چه که می‌خواهم در آخر وقت عرض کنم این است: شما بعداً نگاه کنید. در جواهر همین مطلب را می‌آورند؛ جلد نهم، صفحه ۲۹۱. ایشان در این صفحه «لایقال» دارند و در صفحه ۲۹۳، «انا نقول» دارند. اولاً، ثانیاً، ثالثاً و رابعاً. این فرمایش ایشان است. در رابعاً تا صفحه ۲۹۵ بحث می‌کنند. در صفحه ۲۹۵ می‌گویند: «**وبالجملة من أنكر التواتر منا ومن القوم خلق كثير**». در صفحه ۲۹۶ می‌گویند: «ومن المستبعد جدا أن نطلع على التواتر وبعضهم لا يطلع على ما تواتر إلى الآخر»؛ همین عبارت مفتاح الکرامه است. اینطور نیست که مفتاح الکرامه را در اینجا ندیده باشند. همان جا که لایقال را می‌گویند عبارتشان این است:«**وفي مفتاح الكرامة أن أصحابنا متفقون على عدم جواز العمل بغير السبع وأو العشر إلا شاذ منهم**»؛ پس مفتاح الکرامه در دست صاحب جواهر بوده. در صفحه ۲۹۲ از آن اسم می‌برند و نقل اتفاق صاحب مفتاح الکرامه را می‌گویند و بعد به صفحه ۲۹۶ می‌آیند و می‌گویند: «**ومن المستبعد جدا أن نطلع على التواتر وبعضهم لا يطلع على ما تواتر إلى الآخر**»؛ همین مستبعدی است که الآن خواندیم.

عبارات فخر رازی را هم می‌آورند «**ويمنع من أن يغلط بعضهم بعضا في قراءته ، بل ربما يؤدي ذلك إلى الكفر كما اعترف به الرازي في المحكي من تفسيره الكبير، ودعوى أن كل واحد من هؤلاء ألف قراءته من متواترات رجحها على غيرها، لخلوها عن الرومالإشمام ونحوهما**»؛ که در مفاتح الکرامه هم بود،«**وبه اختصت نسبتها اليه كما ترى تهجس بلا دريه**»؛ این «الا ان یقال» مطلب درستی است اما ایشان می‌گویند «تهجس بلادریه» است. تهجس یعنی بدلیل حرف زدن. صاحب جواهر این را می‌گویند اما عجیب مطلب بعدی است:

«**فإن من مارس كلماتهم**»؛ هر کسی با کلمات اهل قرائت ممارست کند... . حرف ایشان در اینجا خیلی عجیب است. آن را هم به ممارست نسبت می‌دهند! آن هم حرف مثل صاحب مفاتح الکرامه ای را. «**علم أن ليس قراءتهم إلا باجتهادهم**»؛ این حرف خیلی عجیب است. شما در منزل آن را چند بار بخوانید. من که اینجا را می‌دیدم به یاد فرمایش حاج آقای بهجت افتادم. وقتی جواهر را می‌خواندند مکرر می‌گفتند حالا اگر ما این حرف را زده بودیم صاحب جواهر با ما چه می‌کرد! حاج آقا زیاد می‌گفتند که اگر ما این حرف را زده بودیم صاحب جواهر با ما چه کار می‌کردند! چون قلم صاحب جواهر معلوم است.

می‌گویند: «**فإن من مارس كلماتهم علم أن ليس قراءتهم إلا باجتهادهم**»؛ چه ممارستی؟! کجا؟! لیس الا باجتهادهم؟! یعنی هفت نفر اجتهاد کردند و همه مسلمانان هم از آنها خواندند؟!

«**وما يستحسنوه بأنظارهم كما يومي اليه ما في كتب القراءة**»؛ حالا استدلال ایشان را ببینید:«**من عدهم قراءة النبي صلىاللهعليهوآلهوسلم وعلي وأهل البيت عليهمالسلام في مقابلة قراءتهم**»؛ می‌گویند قرائة النبی کذا و قرائة عاصم کذا. چرا این را می‌گویند؟ در ذهنشان این است که حرف واحد است. می‌گویند قرائة النبی آن است، پس معلوم می‌شود که عاصم از جیب خودش در آورده است.

«**ومن هنا سموهم المتبحرين**»؛ این را صاحب مفاتح الکرامه گفتند.«**وما ذاك إلا لأن أحدهم كان إذا برع وتمهر شرع للناس طريقا في القراءة لا يعرف إلا من قبله ، ولم يرد على طريقة مسلوكة ومذهب متواتر محدود، وإلا لم يختص به، بل كان من الواجب**»؛ این عین عبارت مفاتح الکرامه قبل از «الا ان یقال» است. این «علم» ایشان یک فضایی است. ببینید در کتابهای فقهی بعد از قرن یازدهم به اینجا می‌رسند. ای در البیان مرحوم خوئی عجائب عباراتی است. ایشان می‌گویند این قرائات یک سند درست ندارند. اصلاً سند ندارند. در البیان آوردیم و خواندیم. در التنقیح هم گفته بودند. تا سید می‌گویند قرائات سبع، ایشان می‌گویند این قرائات سبع اصلاً سند ندارد. من همان وقت مقدمه مجمع را خواندم؛ در مقدمه گفته‌اند این هفت تا را به این خاطر که سند متصل محکم دارند، انتخاب کرده‌اند. اما ایشان در البیان می‌گویند که هیچ سندی ندارد. اینها در فضا علمی عبارات کمی نیست که بیایی و مورد استناد دیگران هم قرار بگیرد و در کنارش آن حرفها زده نشود.

حالا فضای ما و تلاش من طلبه این است که تا اینها را می‌گویند، در کنارش از کلمات علماء بزرگ را بگذاریم که این جا نگیرد و در اذهان همه نماسد و نگویند ایشان فرموده‌اند «معلوم می‌شود که همه آنها از انظار خودشان بوده». لذا باید در مقابلش کلمات دیگران هم بیاید. این کاری است که ان شالله نزد خداوند محبوب است.

شاگرد: معنای اینکه همه اختیار می‌کردند را چه فرمودید؟

استاد: در فدکیه عنوان «معنی الاختیار» هست. هر چه جمع‌آوری شده هنوز یک دهمش هم نشده. ولی آن جا را نگاه کنید.

هامان [1]

وجود مختار های متعدد قراء در بدنه اجتماع

شاگرد: فرمودی که این مختارها هم خودش در جامعه وجود داشته؟

استاد: بله، اینها از کار ابن مجاهد مانوس شد. خود ابن مجاهد دو راوی را نیاورده است. اساس این مانوس ها از دانی شروع شد. دانی و معاصرش مکی بن ابیطالب؛ مکی تبصره را نوشت و دانی هم التیسیر را نوشت. این دو قراء سبعه ای که ابن مجاهد آورده بود، به جای چند راوی منحصر در دو راوی کردند. بعد گفتند مختار عاصم این است. بعد گفتند در پانصد مورد حفص و راوی دیگر عاصم با هم اختلاف دارند، پس مختار عاصم کدام یک از آنها است؟!ببینید یعنی مختار عاصم در هر دو روایت حفص و ابوبکر بن شعبه، بود، مختار عاصم بود و در جامعه هم بود. سی شاگرد دیگرش هم جا نگرفته اما موجود است. یعنی اگر شما پی بگیری همانی است که شهید ثانی در علوش در قرائات، فرمودند بعضی از قرائات قراء سبعه شاذ است. اما ما به حفص و ابن شعبه زدیم! درحالیکه اشتباه فاحشی بود. جلسه بعد میخوانیم میگویند تناقض دارد. کجا تناقض دارد؟! در یک کتاب و یک عبارت از مقاصد العلیه که تناقض نمیگوید!

شاگرد: این مختارها را میتوان تا زمان پیامبر در گیری کرد و گفت خود حضرت به این صورت خواندهاند؟ هیئت ترکیبیه منظورم هست.

استاد: بله، مواردی هست که میتوان یک مختار او را با همین هیئت ترکیبیه به قرائت اقرائی خود پیامبر صلیاللهعلیهوآله رساند. فقط کار میخواهد. یعنی آدم باید یک ایده ای را در نظر بگیرد و از کتب و شواهد و سائر چیزها برای آن دلیل بیاورد. من به گمانم میشود.

اهمیت افراد القارئة و التزام برآن نزد قرّاء

شاگرد۲: یعنی اختلاف حفص و ابوبکر هر دو مختار عاصم بوده؟

استاد: بله، سی شاگرد دیگر هم دارد.

شاگرد۲: این خلاف ظاهر نیست؟ چون باید حداقل در یک مورد هم دو نقل کرده باشند و بگوید در اینجا به دو وجه خوانده شود.

استاد: ببینید از روز اول بحث مهمی بوده. این اختیار القارئة بعنوان اختیار کمرنگ بوده. بلکه بعداً در کلاسهای علوم قرآنی اختیار پررنگ شد. زمان خود عاصم و ناقع آن چه که خیلی پر رنگ بوده، افراد القارئة بوده. اصلاً رسمشان بوده به این صورت نبوده که الآن ما مینشینیم و عبد الباسط به چند قرائت میخواند. بههیچوجه. مواظبت داشتند بر افراد القارئة. یعنی وقتی مینشستند و میخواندند اصلاً دو قرائت را ذکر نمی کردند. رسم جا افتادهای بوده. دانی میگوید. بعد هم ابن جزری میگوید. میگوید «حتی قصرت الهمم»؛ میگوید وقتی همت ها بود –جالب است که شهدی ثانی هم میگویند- افراد القارئة میکردند در هفت جلسه جدا. یعنی یک جا مینشست و افراد القارئة میکرد. یک قرائت میکرد تا آخر میرفت. دفعه بعدی میآمد و قرائت دیگری را میخواند. بعد میگوید «قصرت الهمم»؛ استاد دید که چارهای نیست، اگر بخواهم رها کنم و دوره بعدی بروم دیگر تمام میشود. لذا است که در یک جلسه اقراء چند قرائت را ذکر میکردند. این افراد القارئة بحث بسیار مهمی بوده و در عالم قرائات یک بابی برای خودش است. متأسفانه اصلاً اینها به گوش ما نخورده است. الآن طلبه که به حوزه میآید به گوشش سیبویه و کسائی خورده که نحوی هستند. اما به گوش او نخورده که یکی از قراء سبعه کسائی است. اگر بگویند از قراء سبعه هست، میگویند نمیدانیم. چرا؟ چون شاطبیه به گوش او نخورده است. و حال آنکه شهدی و ... از روزهای اول اینها را میخواندند. این نقصی است. حالا چه زمانی برگردد. رسمی که قبل از قرن یازدهم در حوزهها بوده و اینکه دوباره همان کتب درسی برگردد، خیلی اهمیت دارد .

والحمد لله رب العالمین